

# داستان انداز عشیره (یوم الدار)

## یکی از بزرگترین مدارک خلافت بلا فصل علی علیه السلام

حجة الاسلام والفلسین رسولی محلاتی

داستان مزبور را که در ذیل آیه مبارکه «وانذر عشیرتک الاقرین» و تفسیر و شأن نزول آن وارد شده و در همان سالبهای نخست بعثت رسول خدا (ص) اتفاق افتاده بسیاری از مورخین به اجمال و تفصیل ذکر کرده اند که شاید جامعترین آنها روایت طبری است در کتاب تاریخ خود که ذیلاً با ترجمه اش میخوانید که گوید:

«حدثنا... ابن حمید قال: حدثنا سلمة قال: حدثني محمد بن إسحاق، عن عبد الغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمرو، عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، عن عبد الله بن العباس عن علي بن أبي طالب قال: لما نزلت هذه الآية علي رسول الله (ص): وانذر عشيرتک الاقرین<sup>۱</sup> دعاني رسول الله (ص) فقال: يا علي! إن الله أمرني أن أنذر عشيرتک الاقرین فضقت بذلك ذرعا و عرفت اني متى أبادنهم بهذا الأمر أرى منهم ما أكره فصمت علي حتى جاء جبريل فقال: يا محمد! إنك إلا تفعل ما تؤمر به يُعذبك ربك. فاصنع لنا صاعاً من طعام واجعل عليه رجل شاة

واملاً لنا عساً من لبن ثم اجمع لي بني عبد المطلب حتى أكلتهم وأبلغهم ما أمرت به. ففعلت ما أمرني به ثم دعوتهم له وهم يومئذ أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصونه فيهم أعمامه: أبو طالب وحمزة والعباس وأبولهب فلما اجتمعوا إليه دعاني بالطعام الذي صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول رسول الله (ص) حذبة من اللحم فشقها بأسنانه ثم ألقاها في نواحي الصحفة ثم قال: خذوا بسم الله. فأكل القوم حتى مالهم بشيء حاجة وما أرى إلا موضع أيديهم، وأيم الله الذي نفس علي بيده وإن كان الرجل الواحد منهم ليأكل ما قدمت لجميعهم، ثم قال: إسق القوم. فجئتهم بذلك العس فشربوا حتى رووا منه جميعاً، وأيم الله إن كان الرجل الواحد منهم لي شرب مثله، فلما أراد رسول الله (ص) أن يكلمهم بآية أبولهب إلى الكلام فقال: أقدماً سحركم صاحبكم. ففرق القوم ولم يكلمهم رسول الله (ص) فقال الغد: يا علي! إن هذا الرجل سبقني إلى ما قد سمعت من القول ففرق القوم قبل أن أكلهم فعدلنا من الطعام بمثل ما صنعت ثم اجمعهم إلي. قال: فعلت ثم جمعتهم ثم دعاني بالطعام فقررتهم لهم، ففعل كما فعل بالأمس، فأكلوا حتى مالهم بشيء حاجة ثم قال: إسقهم. فجئتهم بذلك العس فشربوا حتى رووا منه جميعاً ثم تكلم رسول الله (ص) فقال: يا بني عبد المطلب! إني والله ما أعلم شأناً في العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتمكم به، إني قد جئتمكم بخير الدنيا والآخرة، وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه فأبكم يوازرن علي هذا الأمر علي أن يكون أخي ووصتي وخليفتي فيكم! قال: فأحجم القوم عنها جميعاً وقلت واني لأحدنهم ستاً، وأرمصهم عيناً، وأعظمهم بطناً، وأحشمهم ساقاً: أنا يا نبي الله! أكون وزيرك عليه. فأخذ برقبتي ثم قال: إن هذا أخي ووصتي وخليفتي فيكم فاسمعوا له وأطيعوا قال: فقام القوم يضحكون ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع<sup>۲</sup>.

ترجمه: محمد بن اسحاق- بسندش از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که چون آیه «وانذر عشیرتک الاقرین» (یعنی فامیلهای نزدیک خود را بیم ده) بر رسول خدا (ص) نازل گردید آنحضرت مرا طلبید و فرمود:

ای علی، خدای بزرگ بمن دستور داده که فامیلهای نزدیکت را بیم ده، و این مأموریت مرا سخت تحت فشار قرار داده و میدانم که هرگاه این مأموریت را با آنها در میان بگذارم پاسخ ناراحت کننده ای از ایشان

دریافت دارم و بهمین خاطر دم فروبستم (تا فرصتی پیش آید و آنرا انجام دهم) تا اینکه جبرئیل بیامد و گفت: ای محمد اگر مأموریت خود را انجام ندهی پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد. رسول خدا مرا طلبید و بمن فرمود:

برای ما یک «صاع»<sup>۳</sup> غذا تهیه کن و ران گوسفندی هم بر آن ضمیمه بنما و قدسی نیز از شیر پرکن، آنگاه پسران عبدالمطلب را گردآور تا من با ایشان گفتگو کرده و مأموریت خویش را به آنها ابلاغ کنم.

من دستور آنحضرت را انجام داده و آنگاه فرزندان عبدالمطلب را به مهمانی او دعوت کردم و آنها در آنروز چهل نفر مرد بودند با یکی کم و زیاد، که در میان آنها عموهای آنحضرت مانند ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب نیز بودند.

و چون آنها نزد آنحضرت گرد آمدند رسول خدا دستور داد غذایی را که تهیه کرده بودم برای ایشان بیاورم، و من نیز غذا را حاضر کرده و آوردم، و چون بر زمین نهادم رسول خدا (ص) تکه‌ای از گوشت را برگرفت و با دندانهای خود تکه کرد و در گوشه‌ای از ظرف غذا انداخت سپس فرمود: بنام خدا بگیرید! آنها نیز همگی خوردند تا آنجا که دیگر نیازی به خوراکی نداشتند (و همگی سیر شدند) و من جز جای دستشان را ندیدم (و از غذا چیزی کم نشده بود) و سوگند بخدای یکتائی که جان علی بدست او است که یک مرد از آنها (چنان بود که) همه آنچه را برای همه‌شان آورده بودم میخورد!

آنگاه (رسول خدا) فرمود: آنها را بنوشان، و من آن جام را آوردم و آنها نوشیدند تا همگی سیراب شدند، و بخدای یکتا سوگند که مردی تنها همانند آن قحح را می‌نوشید.

و چون رسول خدا (ص) خواست با آنها سخن بگوید، ابولهب پیشدستی کرده گفت: این مرد از زمانهای قدیم شما را جادو کرده و بدنبال سخن او آنها پراکنده شده و رسول خدا با ایشان سخنی نگفت.

فرمای آنروز رسول خدا فرمود: ای علی این مرد با گفتاری که شنیدی بر من پیشدستی کرد و آنها پیش از آنکه من سخنی بگویم پراکنده شدند، و تو بهمان مقدار غذایی که تهیه کرده بودی دوباره تهیه کن و آنها را نزد من گردآور.

علی علیه السلام گوید: من نیز طبق دستور آنحضرت غذا را تهیه کرده و آنها را گردآوردم و رسول خدا دستور فرمود غذا را نزد آنها آوردم و

آنحضرت نیز همانند روز گذشته عمل کرد و همگی از آن غذا خوردند تا سیر شدند، سپس فرمود: آنها را بنوشان و من نیز همان قحح را آوردم و نوشیدند تا همگی سیراب شدند سپس رسول خدا (ص) آغاز سخن کرده فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! من بخدا سوگند در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام آورده باشد، من برای شما خوبی دنیا و آخرت آورده‌ام و خدا بمن دستور داده تا شما را بدان دعوت کنم، اینک کدامیک از شما است که مرا در این مأموریت کمک کند تا پیاداش آن برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

در اینجا بود که آنها سرباز زده و من که از همه آنها کم سن و سال‌تر و کم دیدتر (و در اثر کودکی) شکم بزرگتر، و ساق پایم نازکتر از همه بود گفتم:

ای پیامبر خدا! من کمک کار تو در این مأموریت خواهم بود! رسول خدا (ص) (که چنان دید) گردنم را گرفت و فرمود: بر راستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما و شما از او شتوانی داشته و پیرویش کنید!

و آن گروه برخاسته در حالی که میخندیدند به ابوطالب گفتند: تو را مأمور کرد تا از پسر ت شتوانی داشته و از او اطاعت کنی! و چنانچه مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس الغدیر گوید: با همین عبارات و الفاظ دیگران نیز مانند ابوجعفر اسکافی در کتاب «نقض العثمانیه» روایت کرده<sup>۱</sup> و گفته است: این داستان با همین عبارات در خبر صحیح روایت شده.

و نیز بهمین ترتیب این روایت را برهان الدین فقیه در کتاب «أنباء نجباء الأبناء» (ص ۴۶ و ۴۸) روایت نموده، و نیز ابن اثیر در کتاب کامل (ج ۲ ص ۲۴) و ابوالفداء در تاریخ خود (ج ۱ ص ۱۱۶) و خفاجی در «شرح الشفاء قاضی عیاض» (ج ۳ ص ۳۷) و علاء الدین بغدادی در تفسیر خود (ص ۳۹۰) و سیوطی در جمع الجوامع - چنانچه در کتاب ترتیب او است - (ج ۶ ص ۳۹۲) از طبری نقل کرده، و در (ص ۳۹۷) از جافظان سته یعنی: ابن اسحاق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی روایت کرده، و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه (ج ۳ ص ۳۵۴) و جرجی زیدان در تاریخ تمدن

اسلامی (ج ۱ ص ۳۱) و محمدحسین هیکل در کتاب زندگانی محمد (ص ۵) آنرا با همین عبارات و الفاظ روایت کرده اند.

مؤلف الغدير پس از نقل روایت گوید:

راویان سند این حدیث همگی موثق و مورد اعتماد هستند جز ابومریم عبدالغفار بن قاسم که برخی او را تضعیف کرده اند، و علت این تضعیف نیز چیزی جز شیعه بودن او نیست، و با اینحال ابن عقده (چنانچه در لسان المیزان ج ۴ ص ۴۳ مذکور است) او را مدح کرده و از او حدیث نقل می کند، و حافظان حدیث نیز از او روایت کرده اند همانگونه که شنیدید... و دیگران نیز همانند ابوجعفر اسکافی و سیوطی روایت را تصحیح کرده اند...

روایت دیگری در اینباره:

امام احمد بن حنبل در کتاب مسند خود (ج ۱ ص ۱۵۹) بسندش از علی بن ایطال روایت کرده که فرمود:

«جمع رسول الله (ص) أو: دعا رسول الله (ص). بني عبدالمطلب فيهم رهط كلهم يأكل الجذع ويشرب الفرق قال: فصنع لهم مذباً من طعام فأكلوا حتى شبعوا قال: وبقي الطعام كما هو كأنه لم يُمس، ثم دعا بغمر فشربو حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يُمس. أو: لم يُشرب. ثم قال: يا بني عبدالمطلب: إني بعثت إليكم خاصة وإلى الناس عاقبة وقد رأيتم من هذا الأمر ما رأيتم، فأبكم بإيعني على أن يكون أخي وصاحبي ووارثي؟! فلم يقم إليه أحد فقمتم إليه وكنتم أصغر القوم قال: فقال: اجلس قال: ثم قال ثلاث مرات، كل ذلك أقوم إليه فيقول لي: اجلس. حتى كان في الثالثة فصر بدهة علي يدي».

رسول خدا فرزندان عبدالمطلب را گرد آورده یا دعوت کرد و در میان ایشان گروهی بودند که بزغاله ای را میخورد و پسمانه ای می آشامید آن حضرت، بمقدار «مذ» ای طعام برای ایشان تهیه کرد و همه از آن خوردند تا آنکه سیر شدند و غذا هم چنان مانده بود که گویا دست نخورده سپس قدحی طلبد و همگی نوشیدند تا سیراب شدند و نوشابه چنان بود که گویا دست نخورده یا نوشیده نشده.

سپس فرمود: ای پسران عبدالمطلب من بسوی شما بطور خصوصی و بسوی مردم بطور عموم مبعوث گشته ام و شما معجزه مرا نیز دیدید پس کدامیک از شما با من بیعت می کند تا برادر من و صاحب من و وارث من باشد؟ هیچکدام برنخواستند و من که کوچکترین همه آنها بودم

برخاستم، آن حضرت بمن فرمود: بنشین، و تا سه بار اینکار تکرار شد که هر بار من برمیخاستم و آنحضرت بمن میفرمود: بنشین، تا اینکه در بار سوم دستش را (بعنوان بیعت) بردست من زد، و با او بیعت کردم. و البته در سند این حدیث کسی خدشه نکرده و همه وسائط مورد وثوق هستند.

روایت سوم

حافظ ابن مردویه بسندش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«لما نزلت هذه الآية: وأنذر عشيرتک الأقربین. دعا بنی عبدالمطلب وصنع لهم طعاماً لیس بالکثیر فقال: کلوا باسم الله من جوانبها فإن البرکة تنزل من ذروتها. ووضع يده أولهم فأكلوا حتى شبعوا ثم دعا بقدح فشرب أولهم ثم سقاهم فشربو حتى رووا، فقال أبو لهب: لقدما سخرکم. وقال: يا بني عبدالمطلب إني جنکم بما لم یجئ به أحد قط أدعوکم إلی شهادة أن لا إله إلا الله وإلی الله وإلی کتابه. فنفروا ونفروا».

نم دعاهم الثانية على مثلها فقال أبو لهب كما قال المرة الاولى، فدعا هم ففعلوا مثل ذلك، ثم قال لهم ومدبده: من بايعني على أن يكون أخي وصاحبي ووليكم من بعدي؟! فمددت يدي وقلت: أنا أبايعك، وأنا يومئذ أصغر القوم عظيم البطن فبايعني على ذلك قال: وذلك الطعام أنا صنعته».

هنگامی که آیه «وأنذر عشیرتک الاقربین» نازل شد رسول خدا فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و برای ایشان غذای کمی ترتیب داد و بآنها فرمود: بنام خدا از اطراف آن بخورید که برکت از بالای آن نازل خواهد شد و خود آنحضرت نخستین آنها بود که دست بر غذا گذارد، پس همگی خوردند تا سیر شدند آنگاه قدحی طلبد و نخست خود آشامید و سپس آنها را سیراب کرد و آنها آشامیدند تا سیراب شدند.

ابولهب که چنان دید گفت: از قدیم او شما را جادو کرده؟ آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: من چیزی را برای شما آورده ام که احدی نیاورده من شما را به شهادت به یکتائی خدا و خدا و کتاب او دعوت می کنم، آنها که این سخن را شنیدند دور شده و پراکنده شدند. برای بار دوم همانگونه ایشانرا دعوت کرد و ابولهب دوباره همان سخنان را گفت، پس آنحضرت ایشان را دعوت کرد و آنها نیز همان گونه عمل کردند.

سپس آنحضرت درحالی که دستش را دراز کرده بود فرمود: کیست

که با من بیعت کند تا در نتیجه برادر من و مصاحب من و اختیاردار شما پس از من باشد؟

علی علیه السلام گوید: من دستم را دراز کرده گفتم: من با تو بیعت می کنم. و من در آنروز کوچکترین آنها بودم و شکم پیش آمدگی داشت.

رسول خدا با همان شرایط (که فرموده بود) با من بیعت کرد.

علی علیه السلام گوید: آن غذا را نیز من تهیه کرده بودم.

و البته روایات دیگری هم باین مضمون از طریق اهل سنت با اجمال و تفصیل نقل شده که مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر روایت کرده<sup>۱</sup> و ما بهمین چند حدیث اکتفا می کنیم، و از طریق شیعه نیز روایات زیادی در این باره نقل شده که مرحوم مجلسی در بحارالانوار آورده است<sup>۲</sup>

#### نکته هائی در این روایت

از روی هم رفته این روایات که ما برای نمونه بذکر سه روایت از آنها اکتفا کردیم تذکر چند مطلب بنظر میرسد:

۱- علت و یا حکمت اینکه رسول خدا(ص) در آغاز کار خود مأمور میشود تا خویشاوندان نزدیک خود را «انذار» کند و آنها را به دین خدا دعوت نماید شاید جهات زیر بوده:

الف- هر مصلحتی که بخواهد به اصلاح اجتماعی که در آن زندگی میکنند دست بزند و آنها را از آلودگی برحذر داشته و از عذاب الهی بیم دهد باید از خود و نزدیکان خود شروع کند تا دیگران سخنش را پذیرا گشته و از اتهام مبرا باشد!

ب- از آنجا که اساس زندگی عربهای آنزمان، و یافتن اجتماعی آن، برزندگی قومی و قبیله گوی بنا شده بود، و هر کس میخواست به کاری اجتماعی و عمومی و بخصوص کارهای اصلاحی اقدام کند ناچار بود تا کمک کارانی مخلص و متعهد داشته باشد، و بهترین راه برای دست یابی به چنین کمک کارانی استمداد از خویشان نزدیک بود که روی ارتباط محکم قبیله گوی خود را موظف به دفاع از افراد قبیله در برابر دشمنان میدانستند، و از اینرو آنحضرت نیز مأمور شد تا در آغاز دعوت خود را از آنها شروع کند و برای کمک کاری و معاونت از ایشان کسی را انتخاب نماید.

ج- شریعت مقدس اسلام مانده ای الهی و یا به تعبیر خود آنحضرت خیر دنیا و آخرت بود که رسول خدا(ص) میخواست بر جهان آنروز عرضه کند، و این یک منتهی بود که خدای تعالی بر خویشان نزدیک آنحضرت گذارده که آنها را به استفاده از این مانده آغاز فرمود، و بدنباله آن رهبری این آئین مقدس را نیز در آینده بعهده آنها نهاد، و این افتخار را نصیب آنها فرمود که هر کدام بخواهند آنرا نصیب خویش سازند...

۲- از اینکه در پایان روایت آمده است که چون حاضران در آنمجلس برخاستند با تمسخر و ریشخند به ابوطالب می گفتند: «بتو دستور داد تا از پسرت شنوائی داشته و از او پیروی کنی»

معلوم میشود معنای کلام رسول خدا(ص) که فرمود:

«... ان هذا اخي ووصي وخليفتي فيكم فاسمعوا له واطيعوا» همان خلافت الهیه و رهبری دینی است و همان اولی بودن رهبر به اموال و انفس است که مدعای ما است، و از اینرو حاضران در آنمجلس نیز همین معنا را از حدیث فهمیدند، و از اینرو برخی از اهل حدیث که برای تردید در این حدیث در این معنی وسوسه و تردید کرده اند بیجا و بی مورد است که ما با همین مقدار تذکر و اشاره از آن میگذریم.

۳- از آنجا که این احادیث همانگونه که گفته شد بهترین سند برای عقاید شیعه در باب امامت و خلافت بلا فصل علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد برخی از متعصبان و مخالفان و احياناً معاندان در صدد رد این احادیث و خدشه دار کردن سند و یا دلالت آنها برآمده و سخنانی گفته اند که بیشتر جنبه فتنی و تخصصی دارد و از بحث تاریخی خارج است و از اینرو ما بهتر دیدیم که وقت خود و شما را نگیریم بخصوص که دانشمندان بزرگوار ما همانند مرحوم علامه امینی و مظفر و محمدجواد مغنیه و علامه شرف الدین و دیگران بخوبی پاسخ آنها را داده اند و هر که خواهد میتواند برای تحقیق بیشتر به کتابهای الغدیر و دلائل الصدق و تفسیر مغنیه و اعیان الشیعه و الصحیح من السیره و سیره المصطفی و غیره مراجعه کند و ایرادها و پاسخها را ببیند ولی برای نمونه ماجرای زیر را برای شما نقل میکنیم و از این بحث میگذریم:

بقیه در صفحه ۶۰

بقیه از:

## داستان انذار عشیره (یوم الدار)

یک داستان جالب و یک جنایت تاریخی

نگارنده در چند سال قبل از این از بعضی دوستان شنیده بودم که برخی از نویسندگان اهل سنت روایاتی را که در کتابهای معتبر و سیره و تاریخ از رسول خدا (ص) و یا صحابه آنحضرت نقل شده و در آن روایات کلمه و یا جمله ای به نفع مذهب شیعه وجود دارد آنها را تحریف و دستکاری کرده اند تا مستمکی برای مذهب شیعه نباشد...!

و بدنبال همین گفتار آن دوست ما مصمم بودم که نسخه های قدیمی (خطی و چاپی) کتابهای اهل سنت را بهرقیمتی شده تهیه و جمع آوری کند که در آینده از این دستکاریها و تحریفها مصون بمانند...

ولی برای این گفتار مدرک و شاهدهی نیافته بودم تا وقتی به همین حدیث «یوم الدار» برخوردم با کمال تعجب و یا واضحتر بگویم با کمال تأسف مشاهده کردم که ایشان در این حدیث شریف این دستکاری و یا بهتر بگویم «جنایت تاریخی» را انجام داده اند که باید نام چند نفر را در اینجا برای نمونه به اطلاع شما برسانیم:

۱- نخستین کسی که دست به چنین کاری زده خود طبری است که همانگونه که شنیدید در کتاب تاریخ خود در مورد دعوت رسول خدا اینگونه روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

«أبکم یوازرنی علی هذا الامر علی أن یکون أخی ووصتی و خلیفتی فیکم....» و دو سطر بعد از این عبارت نیز آنجا که سخن علی علیه السلام را در پذیرفتن دعوت رسول خدا (ص) نقل می کند و رسول خدا درباره اش می فرماید:

«ان هذا أخی ووصتی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا...» سپس از آنجا که هیبه است این روایت بهترین دلیل بر مدعای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است که معتقد به خلافت بلافصل آنحضرت پس از رسول خدا (ص) میباشند آمده و در کتاب تفسیر خود چند کلمه را برداشته و بجای آن «... کذا

و کذا...» گذارده تا هم تغییر معنایی واقع نشود و هم مدرکی برای شیعه نباشد و اجمال داشته باشد، و بهمین منظور در تفسیر خود اینگونه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

«... فأبکم یوازرنی علی هذا الامر علی أن یکون أخی و کذا و کذا...»<sup>۱</sup>

و در پایان حدیث نیز سخن رسول خدا (ص) را اینگونه نقل کرده که فرمود: «... ان هذا أخی و کذا و کذا...» که هرکس این حدیث را بخواند به یقین میدانند که دست کاری شده و رسول خدا (ص) به اینگونه با اجمال سخن نمیگوید و «کذا و کذا» نمیگوید و بطور مسلم این کار راویان حدیث بوده که نمیخواسته اند متن حدیث را نقل کنند...

... ..

و نظیر کار طبری و این جنایت بزرگ را در این حدیث، ابن کثیر شامی نیز در کتاب «البدایة و النهایة» و «السیرة النبویة» و تفسیر خود نیز انجام داده<sup>۱۱</sup>...

چنانچه از نویسندگان معاصر زمان ما نیز محمدحسین هیکل در کتاب خود «حیة محمد» در برابر مقداری پول سیاه و یا فروش مثلاً هزار جلد کتاب به کتابفروشیها همین جنایت را انجام داده و در طبع اول کتاب خود در صفحه ۱۰۴ حدیث را همانگونه که بوده نقل کرده و در چاپ دوم یعنی چاپ سال ۱۳۵۴ ختمه:

«و خلیفتی فیکم...» را از حدیث حذف کرده و بهمان جمله: «و یکون أخی ووصتی» اکتفا کرده<sup>۱۲</sup>!!

... ..

نگارنده گوید: برای متتبع در احادیث تاریخی روشن است که این جنایت اختصاص به این روایت ندارد و ایشان در جاهای دیگر نیز نظیر اینکار را کرده اند که نمونه اش را میتوانید در داستان جنگ احد و حدیثی که از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که در مورد فرار کردن برخی از مردان و استقامت و پایداری برخی از شیرزنان در آن گیرودار و جنگ سخت فرمود:

«... لمقام نسبته بنت کعب الیوم خیر من مقام فلان و فلان...»<sup>۱۳</sup>

که چون برای هر خواننده ای این سؤال پیش میآید که مسلماً

این کنایه گوشتی از خود رسول خدا(ص) نبوده، و آنحضرت نام برده ولی راوی نامها را نبرده و بجای آن «فلان و فلان» گفته، از اینرو ابن ابی الحدید بدنبال نقل حدیث گوید:

«قلت: لیست الراوی لم یکن هذه الکتابة وکان بذکرهما باسمهما حتی لا ترامی الظنون الی امور مشبهة، ومن امانة المحدث ان یذکر الحدیث علی وجهه ولا یکتتم منه شیئاً فما باله کتم اسم هذین الرجلین؟»

ای کاش راوی بصورت کنایه نام نمی برد و نام این دو مرد را آشکارا ذکر میکرد تا گمانها به چیزهای مشتبه و مشکوکی نرود، و این لازمه امانت شخص محدث است که حدیث را همانگونه که هست نقل کند و چیزی را از حدیث کتمان نکند، پس چه انگیزه ای او را بر آن داشته تا نام این دو مرد را پوشیده و مکتوم دارد؟... (پایان کلام ابن ابی الحدید).

که ما در جای خود گفته ایم: شاید آن دو نفر از کسانی بوده اند که بعدها دارای منصبهای مهمی شدند و راوی حدیث از ترس و یا جهات دیگری نتوانسته نام ایشان را ببرد و این بی امانتی را در نقل انجام داده، که البته این علت انگیزه ای جز

ترس و بی تقوایی نمی تواند داشته باشد، و مجوزی برای ارتکاب چنین جرمی نخواهد بود...

ادامه دارد

- ۱- سوره شعرا - آیه ۲۱۴.
- ۲- تاریخ طبری (ط مصر سال ۱۳۵۷) ج ۲ ص ۶۲-۶۳.
- ۳- صاع: بمقدار سه کیلو است.
- ۴- چنانچه در شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳ آمده است.
- ۵- ص ۱۰۴ از چاپ اول.
- ۶- «مد» بمعنای چارک یعنی ده سیر و کمتر از یک کیلو است.
- ۷- القدير ج ۲ ص ۲۸۱.
- ۸- القدير ج ۲ ص ۲۸۲-۲۸۳.
- ۹- بحار الانوار ط جدید ج ۱۸.
- ۱۰- تفسیر طبری ج ۱۹ ص ۷۴.
- ۱۱- البداية والنهاية ج ۳ ص ۴۰ و تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۵۱ و السيرة النبوية ج ۱ ص ۲۵۹.
- ۱۲- برای توضیح بیشتر به کتاب سيرة المصطفى ص ۱۳۱ و فلسفة التوحيد و الولاية ص ۱۷۹ و ۱۳۶ مراجعه شود.
- ۱۳- شرح ابن ابی الحدید ط مصر ج ۳ ص ۳۷۷.

### بقیه از سیره امام صادق(ع)

یکی از حاضرین گفت: از این «نعیم» و غذای لذت بخشی که در حضور فرزندان رسول خدا(ص) تناول کردید، سؤال خواهید شد؟

امام صادق(ع) فرمود: «الله اکرم واجل من ان یطعمکم طعاماً فیسؤکموه، ثم یسألکم عنه ولكن یسألکم عما أنعم علیکم به محمد وآل محمد».

خداوند کریمتر و بزرگتر از این است که شما را طعامی گوارا بدهد آنگاه از شما سؤال کند ولی خداوند از شما سؤال

خواهد کرد از نعمت و جود محمد و اهل بیتش(ص) که بر شما ارزانی داشت. (کافی-ج ۶-ص ۲۸۳)

### «غذای گرم نخورید:

راوی گوید: بر سر سفره شام امام صادق علیه السلام در فصل تابستان حاضر شدم. ظرفی آوردند که در آن نان بود و ظرف دیگری که غذای گرمی در آن بود و غذا می جوشید. حضرت دستش را نزدیک ظرف غذا برد، آن را خیلی گرم یافت، دست

مبارک را از غذا بلند کرد و فرمود:

«ستجیر بالله من النار، نعوذ بالله من النار؟»

تو ای تقوی علی هذا فکیف النار؟» به خدا پناه می بریم از آتش؛ پناه می بریم از آتش جهنم. ما قدرت بر این هم نداریم، چه رسد به آتش جهنم!!

و همچنین این جمله را تکرار کرد تا وقتی که غذا سرد شد و آنگاه تناول فرمود. و ما هم با حضرت غذا خوردیم.

(کافی-ج ۸-ص ۱۶۴)

